

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: مایکل پرنتی  
برگردان از: آمادور نویدی  
۰۱ اکتوبر ۲۰۱۶

## علیه امپریالیسم (فصل ششم)

مواد مخدر، دروغ، و جنگ های ویدئویی



مایکل پرنتی

دلایل ارائه شده برای توجیه مداخلات امپریالیستی همانگونه که متعدد هستند ساختگی- جعلی نیز می باشند. چنانچه در فصل قبل ذکر شد، آنها شامل «دفاع از دموکراسی»، «حفاظت از منافع امریکا»، «انجام مسؤلیت های ما به عنوان رهبر جهان» و «ممانعت از تهدید فتح جهانی شوروی» بودند. در اینجا بهانه های اضافی را بررسی می کنیم.

### راندن شیاطین- دیوها

یکی از راههای متقاعد کردن امریکائی ها که بقای آنها توسط دشمن شرور تهدید شده است آنست که شرارت را به فردی نسبت دادن (جنبه شخصی دادن) است. برای سالها شیطان- دیو برتر دیکتاتور شوروی یوسف ستالین بود. دوران پس از جنگ جهانی دوم، منتقدان سیاست خارجی امریکا، که بسیاری از آنها محافظه کار بودند، از درگیریهای خارج کشور و خطرات مربوط به تورم، دولت بزرگ و بدهی فراوان هشدار دادند. در پاسخ، رزمندگان جنگ سرد در واشنگتن همواره شیخ ترس از ستالین را داشتند. هر زمانی دوباره موقع رأی دادن به کنگره می آمد، محافظه کاری مالی ثابت کرد که هیچ رقیبی برای هزینه بزرگ، بودجه کمرشکن نظامی وجود ندارد و لحظه ای که مخارج نیروی های مسلح خود یک کشتی یا یک هواپیما را تکذیب می کردیم مداخلات تشویقی- برای برانگیختن تصویری ذخیره شده از ستالین، آماده حمله با چنگال به ما بود.

علاوه بر کمونیستها، رهبران خلقی کشورهای جهان سوم، به عنوان شیاطین دیگر تعریف می شوند. برای مثال، سرهنگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ در مصر یکی از این شیاطین بود. او سلطنت کمپرادور فاسد را سرنگون

کرد و برای اولین بار در تاریخ مصر آموزش عمومی رایگان برای مردم فراهم کرد. ناصر مدعی کانال سوئز شد، خواستار آن شد که آن را مصر اداره کند و عوارض آن را اخذ نماید، نه بریتانیای کبیر و فرانسه. او همچنین جنبش غیرمتمهد را در دوران جنگ سرد به وجود آورد. این تحول از کشوری دست نشانده و گوش به فرمان به کشور مستقل باعث شد که وزیر امور خارجه جان فوستر دالس (John Foster Dulles) به رئیس جمهور ناصر لقب «هیتلر نیل» دهد و او را تهدیدی برای ثبات خاورمیانه بخواند.

در سال ۱۹۵۷، کنگره آمریکا قطعنامه ریاست جمهوری را به نام «دکترین آیزنهاور» تأیید کرد، که خاور میانه را به عنوان منطقه ای حیاتی برای منافع ملی آمریکا تعریف کرد. طبق گفته تحلیلگر سیاسی ویلیام بلوم (William Blum) این قطعنامه نیز مانند دکترین مونرو و دکترین ترومن، «حق قابل توجه و دلخواهی برای مداخله نظامی به دولت آمریکا» باز هم در منطقه ای دیگر از جهان اعطا کرد. بلافاصله پس از آن، سیا عملیاتی را برای سرنگون ساختن دولت دمکراتیک منتخب سوریه شروع کرد و یک سری توطئه برای ریشه کن کردن ناصر و ناسیونالیسم آزاردهنده اش آغاز کرد. اگر کسی مثل هیتلر- هیتلروار خاورمیانه را بی ثبات می کرد، این، رئیس جمهور ناصر نبود.

اگر ما به رهبران آمریکا و کارشناسان رسانه ها باور کنیم، معمر قذافی لیبیا یک دیو دیگر، «قاتلی» است که گفته می شود از «جنون هیتلری» رنج می برد. میهمان مفسر در برنامه نایت لاین ای بی سی (۴ دسامبر ۱۹۸۱) همچنین بر او برچسب «درغگوی پاتالوژیک» و «مرد دیوانه» زد. گناه واقعی قذافی این بود که، در سال ۱۹۶۹، گروه حاکم ثروتمند زشت و ناپسند را سرنگون کرد و با استفاده از بخش بزرگی از سرمایه و نیروی خود کشور برای نیازهای عمومی به سمت یک جامعه مساوات طلبانه تر حرکت کرد. او همچنین صنعت نفت لیبیا را ملی کرد. در نتیجه، در سرتاسر سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، لیبیا هدف اقدامات تحریک آمیز آمریکا، حملات هوایی، تحریم ها، و محل نبرد عملیات طولانی بود که برای متقاعد کردن مردم آمریکا طراحی شده بود. به عبارت صریحتر، گویا یک کشور سه میلیونی، با یک ارتش نسبتاً مجهز ۵۵۰۰۰ نفری، تهدیدی مرگبار برای آمریکا شده بود.

رئیس جمهور پاناما، مانویل نوریگا (Manuel Noriega) به عنوان یکی دیگر از رهبران شرور و اهریمن خوانده شد. در سال ۱۹۸۹، در آستانه حمله آمریکا به پاناما، توسط میزبانان خبری تلویزیون، او یک «مار مکار جنگل» و «موش باتلاق» خوانده شد. بنا بر گزارش سربازان آمریکایی اشیای افسونگری، صد پوند کوکائین، و تصویری از هیتلر در میان اموال نوریگا کشف شد. تحقیقات بعدی نشان داد که اشیای افسونگری، کنده کاریهای سرخپوستان (Indian carvings) بود؛ «کوکائین» ذخیره اضطراری آرد نان ذرت مکزیکی؛ و تصویر هیتلر یک عکس تایم-زندگی (Time-Life) تاریخ جنگ جهانی دوم بود.

سال بعد، صدام حسین به صورت مشابهی تحت قلع و قمع قرار گرفت، به همان صورت کاخ سفید و رسانه ها جنگ تبلیغاتی خود را علیه عراق شروع کردند. صدام حسین «قصاب بغداد»، یک «مرد دیوانه»، «روانی تغییر شکل داده»، و «جانور» نامیده شد. رئیس جمهور بوش (پدر) او را به عنوان کسی که کارهایی «بدتر از هیتلر» انجام داده، تشبیه کرد. رهبر کشور مورد هدف نه فقط شرور و اهریمن، بلکه به عنوان تجسمی از کشور خود در نظر گرفته می شود. مردم یک کشور برابر با رهبر خود شده، به طور نیابتی شرور و اهریمن خوانده می شوند و با اطمینان کامل، به بهانه منصفانه برای هر یورش تبدیل می شوند.

**به سمت چپ نگاه کردن دنبال تروریست گشتن**

دشمنان شرور اغلب به تروریسم متهم می شوند. در طول سالهای زیادی دولت ریگان، اتحاد شوروی را به مثابه رهبری یک شبکه تروریستی جهانی محکوم کرد. متعاقب آن، خبرگزاریهای عمده، از جمله، واشنگتن پست (۲۷ جنوری، ۱۹۸۱) شوروی و متحدانش را به عنوان «منشاء اصلی ترور در جهان» متهم نمودند. وال استریت ژورنال (۲۳ اکتوبر، ۱۹۸۱) در سرمقاله ای شوروی ها و کوبائی ها را به «مشارکت گسترده در تروریسم در امریکا» متهم کرد. یک فرد راستگرا مانند کلیر استرلینگ (Claire Sterling) در کتاب نوشت که گروههای تروریستی عرب، ایرلندی، باسک، جاپانی، المان غربی، و ایتالیائی با مسکو ارتباط دارند. کوچکترین چیزی که از این همه اتهامات غایب بود، فقدان مدرک در تأیید اتهامات وارده بود. (پس از سقوط شوروی و باز شدن پرونده ک گ ب، باز هم هیچ مدرکی در اثبات این اتهامات پیدا نشد).

لیبیائی ها بارها و بارها از طرف امریکا به تروریسم متهم شده اند. اخیراً در اوایل سالهای ۱۹۹۰، دولت امریکا بدون ارائه حتی هیچ سندی دال بر ارتباط لیبیا و متهمان عملیات با سازمانهایی در ایران یا سوریه، لیبیا را عامل سقوط پرواز ۱۰۳ پان امریکن برفراز لاکربی اسکاتلند و کشته شدن ۲۷۰ نفر معرفی کرد.

در سال ۱۹۸۱، لیبیا توسط کاخ سفید و نوکران وفادارش در رسانه های خبری متهم شد که برای کشتن رئیس جمهور یک تیم ضربت فرستاده است. اخبار به کرات از داستانهای تلاش برای ترور قریب به اتفاق، پر و اشباع شده بود. بسته به این که کدام منبع خبری را کدام شخص قبول داشته باشد، یک یا دو تیم ضربت وجود داشتند که متشکل از سه، پنج، ده، دوازده یا سیزده نفر تروریست از کانادا یا مکزیک، متشکل از لیبیائی، و ایرانی، شاید در همکاری با المان شرقی یا سوریه ئی یا لبنانی یا فلسطینی می آمدند. هرگز یک تیم تروریستی پیشاپیش چنین دستورالعملی را دریافت نکرده بود. این تبلیغات باید برای جلوگیری از حمله وحشی ترین سگها کافی بوده باشد. تیمیهای که هرگز وجود نداشتند و هیچ اتفاقی نیفتاد.

در همین حال، اقدامات تروریستی واقعی راستگرایان، مانند بمبگذاری در یک هواپیمای کوبائی که منجر به از دست دادن جان بسیاری شد، بمبگذاری نژادپرستانه در دیسکو- سالن رقص چند نژادی در المان غربی، و صدها حمله تروریستی و جنایات ناشی از نفرت در امریکا توسط گروههای راستگرای وطنی، علیه اقلیتهای قومی و مذهبی، همجنسگرایان، و درمانگاه های سقط جنین، به سختی باعث موج نگرانی واشنگتن شده است.

دولت امریکا، دولت امنیت ملی با تعریف خودش به عنوان یک قهرمان علیه تروریسم، می خواهد توجه عموم را از شبکه جهانی تروریستی خودش منحرف سازد. نازی های سابق و داوطلب برای کمپین های ترور در امریکای لاتین و جاهای دیگر در امریکا پناه داده می شوند، نیروهای نظامی و شبه نظامی، جوخه های مرگ که جامعه خود را در مقیاس بزرگ تهدید و ارعاب می کنند، در ده ها کشور آموزش دیده، مجهز، و به وسیله سیا و پنتاگون حمایت مالی می شوند. آنها در کشورهایی مثل گواتمالا، موزامبیک، و هائیتی در عرض فقط یک هفته بیشتر از همه مقتولان ده سال به دست گروههای «تروریست» عرب، باسک، و ایرلند شمالی آدم گشتند.

### حفاظت از امریکانیان در خارج از کشور

رسانه ها اغلب درباره امریکائی هائی که در کشورهای خارجی زندانی می شوند، گزارش می دهند. بدون استثناء، در همه این داستان ها یک مقام امریکائی به شهروندان ما هشدار می دهد که آنها نباید فرض کنند که دولتشان قادر خواهد بود راهی برای نجاتشان بیاید. اما چرا امریکائی های زیادی این تصور اشتباه را دارند؟ شاید پاسخ این باشد که دو دولت امریکائی وجود دارد: یک دولت درمانده که اعتنائی ندارد و هشدار می دهد: «وقتی که شما به خارج سفر می

کنید، مسؤول خودتان هستید»؛ و دیگری که با قاطعیت ادعا می کند: «در حالی که جان امریکائی ها در خطر است، ما نمی توانیم بیکار بنشینیم. ما تفنگداران بحری اعزام می کنیم». بعد از شنیدن بیشتر از یک قرن ترجیع بند دوم، امریکائی ها می توانند فکر کنند وقتی که به خارج از کشور سفر می کنند، در صورت زندانی شدن، توسط قدرت کامل و عظیم امریکا محافظت و آزاد می شوند.

«حفاظت از جان امریکائی ها» بارها و بارها به عنوان بهانه ای برای حمله و اشغال کشورهای دیگر به کار گرفته شده است. در سال ۱۹۵۸، برای توجیه پیاده کردن ۱۰۰۰۰ تفنگدار بحری در لبنان (برای نجات دولت کمپرادور، طرفدار سرمایه داری و ممانعت از قیام ملی)، رئیس جمهور آیزنهاور ادعا کرد که شهروندان امریکائی باید تخلیه و به جای امن فرستاده شوند. در واقع، به آنها قبلاً هشدار داده شده بود که از سفر به لبنان پرهیز کنند و اکثر شهروندان امریکائی قبل از این که تفنگداران بحری برسند، آن کشور را ترک کرده بودند.

در سال ۱۹۶۲، در جمهوری دومینیکن، پس از سی سال حمایت امریکا از دیکتاتوری رافائل تروخیلو (Rafael Trujillo)، در نتیجه یک انتخابات آزاد و عادلانه **خووان باش** (Juan Bosch) به ریاست جمهوری رسید. باش انجام اصلاحات ارضی، کاهش اجاره مسکن، ملی کردن بعضی شرکتهای کسب و کار، پروژه های خدمات عمومی، کاهش واردات اقلام لوکس و آزادیهای مدنی برای همه گروههای سیاسی را برای کشور در برنامه خود گنجانده بود. واشنگتن با دیده تردید به باش می نگریست و او را به عنوان آنوقه رسان «سوسیالیسم خزنده» می دید. تنها پس از هفت ماه از شروع دوره ریاست جمهوری، او توسط ارتش مورد حمایت امریکا سرنگون گردید. سه سال بعد از کودتا، عناصر طرفدار قانون اساسی در نیروهای مسلح دومینیکن، تشویق شده توسط غیرنظامیان مسلح، تلاش کردند تا باش (Juan Bosch) را به کرسی ریاست جمهوری برگردانند. در طول مبارزه، نیروهای طرفدار قانون اساسی همکاری کامل خود را برای کمک به تخلیه هر تبعه امریکائی که خواستار ترک کشور بود، عملی کردند. در واقع، به هیچ امریکائی صدمه ای وارد نشد و کاخ سفید هم نگران نبود که کسی در خطر باشد. اما زمانی که مشخص شد که دولت نظامی سرنگون خواهد شد، رئیس جمهور لیندون جانسون (Lyndon Johnson) نیروهای نظامی امریکائی را «برای حفاظت از جان امریکائی ها» فرستاد. جای تعجب است که چرا ۲۳۰۰۰ پرسنل نظامی برای نجات تعداد نسبتاً کمی امریکائی لازم است، هیچ امریکائی هم تقاضای کمک نکرده بود، در واقع بعضی از امریکائی ها هم به هواداران قانون اساسی کمک می کردند. در حقیقت، در یک عملیات امداد و نجات نیروی اشغالگر دخالت داشت. نه تنها اتباع امریکائی، حتی طرفداران خونتای نظامی راستگرا، با تهیه سلاح و بودجه، و به طور مستقیم در سرکوب خونین طرفداران قانون اساسی شرکت داشتند. پرسنل نظامی امریکا تقریباً برای مدت پنج ماه، یعنی خیلی بیش از آن که برای کمک به تخلیه هر امریکائی لازم بود، در جزیره (دومینیکن- م) باقی ماندند. این پنجمین بار در این قرن بود که امریکا برای جلوگیری از تغییرات اجتماعی مردمی و تقویت استبداد طبقاتی موجود حمله کرده بود.

در سال ۱۹۸۳، زمانی که رئیس جمهور ریگان کشور کوچک گرانادا (با جمعیت ۱۲۰۰۰ نفر) را با یک حمله بی اساس و نقض قوانین بین المللی اشغال کرد، بار دیگر جلوگیری شناخته شده از «به خطر افتادن جان امریکائی ها» اجراء شد و تعدادی از مدافعان این جزیره را کشت. کاخ سفید ادعا کرد هدف عملیات نجات جان دانشجویان امریکائی در دانشکده پزشکی سنت جرج (St. George Medical School) است که گویا در اثر درگیری بین جناح های حاکم در این جزیره به خطر افتاده بودند. در واقع، همانگونه که رئیس دانشکده شهادت داد، هیچ دانشجویی مورد تهدید قرار نگرفته بود و چند تائی می خواستند بروند. بعد از هشدار قریب الوقوع حمله، بسیاری از دانشجویان تصمیم خود را تغییر دادند. تمایل آنها برای تخلیه به منظور خارج شدن از جلو راه اقدام ارتش امریکا اکنون به عنوان توجیهی برای

خود اقدام به نظر می رسید. گناه واقعی گرانا آن بود که جنبش انقلابی قصد داشت جواهر تازه (revolutionary New Jewel movement) خودش را با یک سری اصلاحات مساوات طلبانه، از جمله آموزش رایگان در مدرسه ابتدایی و آموزش متوسطه، درمانگاههای بهداشت عمومی (اکثراً با کمک پزشکان کوبایی)، و توزیع رایگان مواد غذایی به نیازمندان همراه با ارائه تسهیلاتی برای بهبود خانه های مسکونی عرضه نماید. دولت همچنین زمینهای بلا استفاده را برای تأسیس تعاونیهای زراعتی کرایه داده بود، به سوی کوتاه کردن دست شرکتهای صادرکننده محصولات از کشاورزی، پول نقد و به سمت خودکفائی تولید مواد غذایی پیش می رفت. بعد از اشغال، این برنامه ها لغو شد و بیکاری و خواسته های اقتصادی به شدت افزایش یافت. جزیره از ادامه راه جایگزین توسعه منع گردید.

توضیحی برای حسن ختام: در اواسط سالهای ۱۹۸۰، زمانی که دولت ریگان مسأله حمله به نیکارگوئه را مطرح کرد، گروه بزرگی از شهروندان امریکائی در آن کشور، که از دولت ساندنیستی طرفداری می کردند، بیانیه روشنی مبنی بر این که جانیشان در خطر نیست، صادر کردند. بنابراین، بهانه «نجات امریکائی ها»، یک بهانه آشنا بود و آنها با پیشبینی استفاده و اشننگن از آن، سعی کردند بهانه نادرست آن را افشاء کنند.

### دنبال بهانه گشتن

هنگامی که بعضی افراد برای توجیه یک عمل خاص از راه طرح و توضیحات جدید و متفاوت سعی می کنند، به احتمال زیاد آنها دروغ می گویند. همین گونه در مورد سیاستگذاران صادق است. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ریشه بر اندام نظام سرمایه داری انداخت. حزب بلشویک، با پشتیبانی طبقه قوی کارگران- زحمتکشان، استبداد تزاری را سرنگون ساخت، املاک دولت را اجتماعی اعلام کرد، اموال کلیسا را مصادره، بانکها و شرکتهای خصوصی را ملی کرد و خودش را دولت کارگران اعلام نمود. برای نخبگان طبقه سرمایه داری جهان غرب، یک کابوس واقعی پدید آمده بود. در طول چند ماه، امریکا و چهارده کشور سرمایه داری دیگر به روسیه حمله کردند. به مردم امریکا گفته شد که (۱) این اقدام نظامی برای جلوگیری از کمک دولت بلشویکی به المان ها است، که هنوز متحدان غربی با آنها در جنگ بودند. در واقع بلکشویکها قرارداد صلح جداگانه ای با المانها بست ولی هیچ تمایلی به کمک به قیصر- صدراعظم المان نشان نداد. هنگامی که جنگ با المانها پایان یافت، بهانه جدیدی مورد نیاز بود. حالا رئیس جمهور وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) اعلام کرد که (۲) نیروهای مهاجم برای برقراری نظم و جلوگیری از شقاوت لازم بود. او به راحتی این واقعیت را که مداخله گران و متحدان گارد سفید سلطنتی خودشان باعث اختلال و ارتکاب بسیاری اعمال سبعانه بودند، نادیده گرفت. سپس گفته شد که (۳) مداخله برای مجبور کردن بلشویکها به بازپرداخت وامهایی است که رژیم تزاری سابق از اروپا قرض گرفته است. در نهایت، رئیس جمهور ویلسون قبول کرد که دلیل اصلی: (۴) او این است که نمی تواند بلشویکها را تحمل کند. اما هرگز توضیح نداد که چرا آنها قابل تحمل نبودند. هدف واقعی از مداخلات متحدین براندازی حکومت جدید در حال ظهور، آشکارا ضد نظام سرمایه داری بود.

اولین انقلاب پرولتری موفق در تاریخ جهان باید برگشت پذیر می شد، تا مبادا به عنوان الگوی خطرناکی برای مردم عادی در کشورهای دیگر، از جمله در امریکا شود. رهبرانی مثل لانسینگ (Lansing)، وزیر امور خارجه و خود ویلسون این نگرانی را در مکاتبات خصوصی خود بیان کردند. اما هرگز به مردم عادی در این یا هر کشور سرمایه داری دیگری نگفتند که چه چیزی واقعاً باعث نگرانی آنها شده است.

بهانه گرفتن های زیادی را در طول جنگ ویتنام در سالها ی ۱۹۶۰، شاهد بودیم. در مراحل اولیه جنگ، مقامات و اشننگن گفتند که دخالت امریکا (۱) برای ایجاد ثبات در دولت ویتنام جنوبی لازم بود. سپس (۲) جلوگیری از حمله

ویتنام شمالی را بهانه کرد. همانقدر که تلفات افزوده می شد، هدف سیاست ادعائی برای (۳) نجات همه جنوب شرقی آسیا از «کمونیسم آسیائی با دفتر مرکزی آن در بیجینگ» واضح تر می گردید. در سالهای آخر جنگ، بهانه های ادعائی چیزی کمتر از (۴) امنیت و افتخار امریکا و بقای جهان آزاد نبود.

به گرانادا برگردیم، قبلاً اشاره کردیم که چگونه دولت ریگان (۱) برای حمله از بهانه نجات دانشجویان پزشکی استفاده کرد. سپس ریگان ادعا کرد که (۲) گرانادا به زرادخانه بسیار عظیم سلاح تبدیل شده که می تواند تهدیدی برای دیگرکشورهای کارائیب باشد و (۳) با ساختن بندری برای لنگرگاه زیردریائی ها و یک فردگاه نظامی برای هواپیماهای شوروی ابزار قدرت شوروی شده- که همه دروغ بود. همچنین به ما گفته شد که (۴) جزیره یک «نقطه کور» آسیب پذیر را به مسیر حمل و نقل دریائی ما وصل کرده؛ به عبارت دیگر، گرانادای کوچک ممکن است امریکا را با قطع خطوط بحری به زانو درآورد. مهاجمان وقتی که جزیره را در کنترل گرفتند، دولت «بازار آزاد» به ریاست مالی امریکا حزب جدید ملی را بنا نهاده، در نتیجه به هدف واقعی حمله رسیدند: ممانعت از حضور هر کشوری در کارائیب که بخواهد سیستم شرکتهای بزرگ جهانی را با مشکل مواجه سازد.

اظهارات رسمی در ارتباط با جنگ کنترای مورد حمایت امریکا علیه نیکاراگوئه در سالهای ۱۹۸۰ الگوی مشابهی را بهانه کرد. در ابتداء بما گفته شد که حملات (۱) برای جلوگیری از ارسال سلاحهای ماناگوا (Managua) به شورشیان السالوادور در نظر گرفته شده بود. هرگز توضیح داده نشد که چرا جبهه فارابوندو مارتی (FMLN) السالوادور را نباید در مبارزه علیه یک دیکتاتور جانی کمک شود. سپس به ما گفته شد که مداخله علیه ماناگوا (۲) برای وادار کردن نیکاراگوئه به انتخابات آزاد طراحی شده بود- چیزی که آنها در سال ۱۹۸۴ انجام داده بودند. سپس این بود که (۳) برای ممانعت نیکاراگوئه از تبدیل شدن به اقمار شوروی بود، در نهایت، آن بهانه قرار گرفت که (۴) برای جلوگیری نیکاراگوئه از صدور انقلاب خود به همه امریکای مرکزی و تهدید امنیت خود امریکا است. همچنان که مداخله در حوزه و هزینه رشد می کند منطق تمایل به توسعه دارد.

قتل عام جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ نمونه برجسته ای از چگونگی همدستی دروغ و جنگ بود. در اواخر سال ۱۹۸۹، عراق پس از حصول اطمینان از مقامات امریکائی در مورد بیطرفی واشنگتن، به کویت حمله کرد. در پاسخ، دولت بوش در همکاری با دیگر کشورهای عضو سازمان ملل متحد، نیروهای اشغالگر عراقی را در کویت و جمعیت غیرنظامی عراق، از جمله شهر بغداد را یک ماه تمام زیر حملات هوائی شدید قرار داد. عراق پس از تبادل نظر با اتحاد شوروی، با خروج از کویت در طول سه هفته موافقت کرد. اما دولت بوش فقط یک هفته به عراقی ها مهلت داد. خروج عراق با حملات هوائی امریکا و گشتار پرسنل نظامی در حال عقب نشینی همراه گشت. بیش از ۱۰۰۰۰۰ عراقی، از جمله بسیاری از شهروندان در این جنگ یکطرفه کشته شدند. تلفات امریکائی چند صد نفر بودند. جنگ خلیج فارس (یا «طوفان صحرا»، آنگونه که توسط مقامات نامیده شد) نشان داد که یک رهبر خارجی احتیاج ندارد که کمونیست باشد تا فشار کامل امپریالیسم امریکا را احساس کند.

اگرچه صدام بهتر از حد متوسط استاندارد زندگی را برای مردم خود به ارمغان آورد و سیاست های توسعه ملی را پی گرفت، او کمی هم انگیزه های مساوات طلبانه ایدئولوژیک به نمایش گذاشت که برای مدافعان سرمایه داری خیلی نفرت انگیز بود. او تعداد زیادی کمونیست و مخالفان چپ را شکنجه و به قتل رساند، سیاستی که معمولاً باعث استقبال گرم و ریشه رفتن واشنگتن برای هر دیکتاتوری می شود. تا اندکی قبل از جنگ خلیج فارس، صدام یکی از دریافت کنندگان کمکهای نظامی منظم امریکا بود. پس چرا رئیس جمهور بوش (پدر) با عراق چنین سختگیری کرد؟

## دروغ های جنگ خلیج فارس

اولین بهانه ای که توسط دولت بوش(پدر- م) مطرح شد، این بود که (۱) نیروهای امریکائی در خاورمیانه برای دفاع از عربستان سعودی در برابر حمله قریب الوقوع عراق لازم بودند. اما اگر عراقی ها در نظر داشتند عربستان سعودی را تصرف کنند، پس چرا آنها بلافاصله پس از اشغال کویت و قبل از رسیدن پرسنل نظامی امریکا اینکار را نکردند؟ خلاف شایعه این دروغ، خبرنگاران نتوانستند هیچ تجمعی از سربازان عراقی را در مرز سعودی مشاهده کنند. بوش(پدر- م) ادعا کرد که فقط پس از «ماه ها فعالیت دیپلماتیک سیاسی تقریباً بی پایان و ثابت» حمله خود را به عراق آغاز کرد. اما (۲) عراق هیچ علاقه ای به حل و فصل سیاسی نشان نداد. این یک دروغ آشکار بود. بیکر(Baker)، وزیر امور خارجه در جلسه «دیپلماتیک» که با عراقی ها در ژنیو داشت، به سادگی به آنها دستور داد که کویت را ترک کنند. بیکر به حساب خودش، هیچ تلاشی برای کشف نارضایتی عراق از کویت نکرد. هنگامی که عراقی ها مسأله دیده بانان صلح باقیمانده از سال ۱۹۹۰ را مطرح کردند، توسط کاخ سفید نادیده گرفته شد. دولت بوش(پدر- م) برای جنگ یکطرفه خرابکاری می کرد. سخنگویان کاخ سفید خروج عراق از کویت را همچون یک «سناریوی کابوس» توصیف می کردند. چرا چنین؟

آیا اجتناب از سناریوی جنگ یک رؤیا نبوده است؟ سیاستگذاران فهمیده بودند که خروج صلح آمیز، رئیس جمهور را از «یک پیروزی باشکوه در برابر تجاوز» محروم می سازد. رئیس جمهور اظهار داشت که او نگران (۳) حفاظت از حقوق بشر در کویت و در دیگر کشورهای خاورمیانه بود. ولی در هیچ یک از امارات های فئودالی و استبدادی منطقه حداقل دموکراسی با ارزشی وجود ندارد. در عربستان سعودی، زنان هنوز به اتهام رابطه جنسی قبل از ازدواج سنگسار می شوند. در کویت، شوراهای دموکراتیک و دیگر گروه های سیاسی سازمان یافته به طور منظم نابود می شوند. یک خانواده ثروتمند کثیف زندگی سیاسی اقتصادی کشور را کنترل می کند. ادعا شده است که (۴) امریکا از تعهد سازمان ملل برای دفاع از کشورهای عضو در برابر تجاوز حمایت می کند. اما چرا فقط در این مورد؟

اسرائیل و سوریه، هردو، به لبنان حمله کرده و هنوز بخشهایی از آن کشور را اشغال کردند؛ ترکیه نصف قبرس را تصرف کرد؛ مراکش جنگ تهاجمی علیه صحرای غربی به راه انداخت؛ اندونزی با تیمور شرقی حمله و آن را با کشتار بزرگ تیموری ها ضمیمه اندونزی کرد. با این حال واشنگتن به روابط نزدیک و حمایت از این متجاوزان ادامه می دهد. چند سال قبل از جنگ خلیج فارس، وقتی که عراق به ایران حمله کرد، واشنگتن به هر دو کشور کمکهای نظامی فرستاد. خود نظامیان امریکا به گرانادا و پاناما حمله کردند. در واقع با شک و تردید می توان بر عدم تحمل ناگهانی و بسیار اصولی واشنگتن در برابر تجاوز نگاه کرد.

در ماه اگست ۱۹۹۰، بوش(پدر- م) اظهار داشت که (۵) او سعی کرد که جلو صدام را از انحصاری کردن «همه ذخایر بزرگ نفت جهان» بگیرد. این بهانه حداقل ما را به حقیقت نزدیکتر می کند: قطعاً نفت مورد توجه بود. اما اتهام دروغ است. هیچ تولید کننده ای، حتی کنسرسیوم قدرتمندی مثل اوپک (OPEC)، بازار جهانی نفت را نمی تواند به تنهایی کنترل کند چه رسد به یک رهبر منفردی مانند صدام.

حتی در اثر تحریم سال ۱۹۹۰ که صادرات نفت عراق را قطع کرد، تولید خالص نفت تغییر چندانی نکرد. کاخ سفید سپس عراق را متهم کرد که (۶) یک تهدید هسته ئی است. این بحث و جدل به لیست دلیل و بهانه های بوش(پدر- م) ماه ها پس از آن که او مداخله علیه عراق را آغاز کرده بود و بلافاصله پس از آن که نظرسنجی ها نشان داد که امریکائی ها با نگرانی به احتمال قابلیت عراق در توسعه هسته ئی پاسخ دادند، ضمیمه شد.

در هر صورت، با اعمال تحریم ها، برای عراق غیر ممکن بود لوازم مورد احتیاج برای ساختن بمب هسته‌ئی را به دست بیاورد. در ماه نومبر ۱۹۹۰، بیکر وزیر خارجه استدلال کرد که (۷) مداخله باعث حفظ مشاغل در داخل امریکا می شود. این برای اولین بار بود که کسی از میان همراهان امنیت ملی بوش به روشنی نگران نیروی کار کشور شده بود. هیچ کسی مشخص نکرد که چگونه یک قتل عام پرهزینه در خاورمیانه باعث حفاظت مشاغل در داخل کشور می شود. در واقع، پس از جنگ، بیکاری کمی افزوده شد. علاوه بر این، راه های مؤثرتر و کمتر وحشتناک برای استخدام امریکائی ها تا تخریب آشکار کشور دیگری وجود دارد.

### بعضی دلایل واقعی

تعدادی از ملاحظات فوری و فوری برای جنگ علیه عراق بودند که دولت بوش ترجیح داد از آنها اسم نبرد. اول، صدام حسین سعی کرد از کویت در حفاری در معادن شیب نفت جلوگیری کند و در تلاش تقویت قیمت نفت تا آنجائی که بتواند، بود. جسارت او در قرار دادن ملاحظات در باره اقتصاد کشور خود پیش از منافع کارتل های نفتی بین المللی او را ناگهان به شخصیتی منفور در واشنگتن تبدیل ساخت. دوم، به لطف شبکه های بزرگ، جنگ خلیج فارس به عنوان یک رویداد تبلیغاتی ویدئویی برای مجتمع های نظامی- صنعتی، عملیات امداد و نجات برای بودجه بزرگنمایی امور دفاعی خدمت کرد. در جولای ۱۹۹۰، برای اولین بار پس از سالها، رهبری حزب دمکرات در کنگره درباره کاهش واقعی هزینه های نظامی صحبت کرد. شادمانی جنگ خلیج فارس کنگره را به طور ملایم به روی خط برگرداند. سوم، یک پیروزی سریع و آسان یک رویداد تبلیغاتی برای خود مداخله گران بود، درمانی برای «سندروم ویتنام» که، عمدتاً مخالف دخالت نیروهای نظامی امریکا در درگیریهای خارج است. جنگ خلیج فارس به نظر می رسد که مشکل مداخله گران امریکائی را که مدتها با آن روبه رو بودند حل کرده است: که چگونه در یک عملیات نظامی بدون تلفات - از دست دادن جدی جان امریکائی ها شرکت کنند. (نگرانی آنها بیشتر دلایل سیاسی داشت تا انساندوستانه. تلفات سنگین مردم امریکا را نسبت به مداخله منفور می کند.) راه صرفه جوئی در جان امریکائی ها آن بود که از آنچنان قدرت شلیک هوائی، زمینی و بحری برتر استفاده شود که بتواند ظرفیت نظامی، زیرساخت حریف را نابود سازد، و سیستم پشتیبانی بدون هرگونه تعهد زیادی از پرسنل امریکائی باشد.

آنگونه که از طرف فعالان ضد جنگ ادعا می شود، صحت ندارد، که بمباران عراق را به قرن نوزدهم به عقب برگرداند. عراق قرن نوزدهم یک پایگاه تولیدی تقریباً متناسب با نیازهای مردم- جامعه آزمان بود. تخریب ایجاد شده بحرانی به مراتب بیشتر- بزرگتر از آن است. در ماه مارچ ۱۹۹۱، مأموریت سازمان ملل به عراق گزارش داد که درگیری «شبیبه به آخرالزمان را ساخته» با تخریب «بیشترین خدمات زندگی مدرن»، عراق را به «دوره ماقبل صنعتی، اما با همه عجز وابستگی پسا صنعتی بر استفاده شدید انرژی و فن آوری» برگردانده است. بی دلیل نبود که نظامیان امریکائی حملات «جراحی- هوشمندانه» را به رخ می کشیدند. درست، بسیاری از بمبها سقوط آزاد کرده بودند و مردم را بدون کنترل و توجیهی می کشتند. اما هزاران حمله هوائی «جراحی- هوشمندانه» سیستم برق رسانی را تخریب کرد و به طور جدی به سیستم کشاورزی آسیب رساند. بدون برق، نمی توان آب را تصفیه کرد، فاضلاب را نمی توان درست کرد. گرسنگی، وبا، و بیماریهای دیگر رونق گرفتند.

جنگ خلیج فارس با تحریم کینه جوینه ملل متحد همراه شد که چند سال بعد هنوز عراق را از دستیابی به منابع تکنولوژیک برای بازسازی تولید مواد غذایی خود، ابزار و تجهیزات پزشکی، و تأسیسات بهداشتی محروم ساخت. در اواخر سال ۱۹۹۳، سی ان ان (CNN) گزارش داد که نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ کودک عراقی از سوء تغذیه رنج می برند.



«تحت تأثیر فقر، آمار مرگ و میر اغلب از میان کودکان، نوزادان، بیماری مزمن، و سالمندان سالانه ۱۲۵۰۰۰ افزایش یافت و از میزان طبیعی گذشت» (لس آنجلس تایمز، ۲۲ فبروری، ۱۹۹۴). شهروندان عراقی، که قبلاً از یک استاندارد زندگی مناسب برخوردار بودند، به فقیر تبدیل شده اند. بنابراین یکی از اهداف تاریخی امپریالیسم تحقق یافت: ناتوانی و فقر همه مخالفان بالقوه و تازه به دوران کاهش یافت. چهارم، بحران خلیج فارس به دولت امریکا اجازه داد حضور نظامی خود در خاورمیانه، منطقه ای دارای رژیمهای مشکل دار و سرشار از ذخایز فراوان نفت را طولانی مدت سازد. نیروهای امریکائی حال می توانند سریعتر و مؤثر از خودکامگان حاکم در برابر مردم شورشی خود محافظت کند. پنجم، آلکساندر هامیلتون (Alexander Hamilton) در شماره ۶ مجله فدرالیست نوشت: بسیاری جنگها به خاطر منافع سیاسی رهبران شروع شده اند. آنها با غرق شدن در درگیریهای خارج از کشور، دنبال کاهش تأثیر مشکلات سخت در داخل کشور و در نتیجه، تأمین سرنوشت امنیت سیاسی خود هستند.

جنگ علیه عراق در میان یک بحران اقتصادی جدی، بحرانی که رئیس جمهور بوش (پدر- م) بیشتر علاقه مند به نادیده گرفتن تا حل و فصل آن بود، بوقوع پیوست. در جولای ۱۹۹۰، محبوبیت او نیز به خاطر ذخیره و رسوائی وام به طور بدی کاهش یافت. هر شب، برنامه های خبری تلویزیون از لایه های پی در پی فساد، دزدی، رشوه، و غارت بیت المال، از آنچه که بزرگترین توطئه مالی در تاریخ جهان به شمار می رود، پرده برمی دارد. اما پس از آن که رسانه ها سرگرم فروش جنگهای ویدئویی با تکنولوژی بالا شدند، مشکل ذخیره و وام از اخبار شب حذف گردید. پیروزی در جنگ خلیج فارس نیز آن را برای بررسی دخالت آشکار بوش در توطئه ایران کنتررا، به نظر همچون محبوب نجسی که قابل دسترسی نبود، سخت تر کرد. در حالی که جنگ هنوز در حال پیشروی بود، من در بولتن اطلاعاتی عملیات مخفی (Covert Action Information Bulletin) در (بهار ۱۹۹۱) نوشتم: «صبح روز بعد از پیروزی، بیشتر مردم امریکا ممکن است متعجب شوند که آیا خونریزی و صورتحساب ۸۰ میلیارد دلاری ارزش آن را داشت. آنها ممکن است به خاطر بیابورند که تنها جنگی ارزش حمایت دارد که بنجامین فرانکلین (Benjamin Franklin) آن را «بهترین جنگ» خواند، جنگی که هرگز جنگیده نشده است». در واقع، ارتکاب کشتار علیه عراق و همه شادمانی همراه آن برای بردن بوش (پدر- م) به انتخاب مجدد سال بعد کافی نبود.

### «جنگ علیه مواد مخدر»: پوشش داستانی- داستان بزرگ

در میان جنگهای صلیبی مختلف ساخته و پرداخته رهبران ما، یکی هم «جنگ علیه مواد مخدر» است. سخنگویی از دیده بان امریکا در رادیو پاسیفیکا (Pacifica Radio) در (۳۱ اکتوبر، ۱۹۹۰) تصریح کرد که چگونه امریکا به گروه های نظامی و شبه نظامیان کلمبیا ظاهراً برای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر کمکهای مالی ارائه می دهد. در عوض، این نیروها کوشش خود را برای شکنجه و کشتن اعضای چپ قانونی، کسانی که برای اصلاحات اجتماعی و سوال انتخابات صلح آمیز کار می کنند اختصاص می دهند. نماینده دیده بان امریکا نتیجه گیری کرد که «متأسفانه» سیاست امریکا «خطا» است. خود واشنگتن با عجله برای جنگ علیه مواد مخدر، «پول را به مردم خطاکار داد». در واقع، دولت (امریکا- م) پول را به مردم درستی می داد که، آن را دقیقاً برای استفاده همان کاری که واشنگتن علاقه مند بود، به کار ببرند. دوباره فرض شده بود که رهبران امریکا گمراه شده بودند در حالی که آنها ما را گمراه کرده بودند. کلمبیا در رأس نقض کنندگان حقوق بشر در نیمکره قرار دارد و در دولت کلینتن، در ردیف دریافت کنندگان کمکهای نظامی امریکا بود. به همینگونه هم در پرو (Peru)، تحت پوشش مبارزه با قاچاق مواد مخدر، نیروهای امریکائی عمیقاً

درگیر مبارزه علیه شورشیان سیاسی شد که جان هزاران نفر را گرفت. کمکهای مالی امریکا برای آموزش و تجهیز پرسنل نظامی پروئی به کار برده شد که بیرحمانه در مناطق مظنون به همکاری با چریکهای شورشی استفاده شد. کاخ سفید می خواست که ما قبول کنیم که هدف از حمله سال ۱۹۸۹ به پاناما، دستگیری رئیس جمهور مانوئل نوریگا (Manuel Noriega)، بود که گویا با نقض قوانین امریکا در خرید و فروش مواد مخدر دست داشته و بنابراین قوانین امریکا را نقض کرده بود. در اینجا امریکا تحت اصل قابل توجهی عمل کرده که طبق قوانین داخلی خود بر رهبران کشورهای خارجی در کشور خود صلاحیت قضائی دارد. آیا آن قانون دوطرفه کار می کند؟ آیا یک رئیس جمهور امریکا را می توان به علت عدم رعایت قوانین خود دستگیر کرد و برای مجازات به یک کشور بنیاد گرای اسلامی منتقل کرد؟

تاخت و تاز نیروهای امریکا پس از دستگیری نوریگا شدت گرفت. آنها با زور محله کارگری پایگاه طرفداران نوریگا در شهر پاناما را تخلیه و بمباران کردند. آنها هزاران نفر از مقامات، فعالان سیاسی، و روزنامه نگاران را دستگیر نموده و اتحادیه های کارگری و دانشگاه ها را از هر کسی که گرایش چپ داشت پاکسازی کردند. آنها دولتی به رهبری کمپرادوری ثروتمند، همچون رئیس جمهور گیلر مور ایندارا (Guillermo Endara)، بر سر کار آوردند که، با شرکتها، بانکها، و افراد عمیقاً مشغول به قاچاق مواد مخدر و پولشویی حاصل از مواد مخدر رابطه نزدیکی دارد. مقدار مواد مخدری که از طریق پاناما می آید نشان داده شد، اما بخش کوچکی از کل آن در امریکا توزیع می شود. مشکل واقعی پاناما این بود که یک دولت مردمی ملی بود. نیروی دفاعی پاناما یک ارتش چپگرا بود. جنرال عمر توریخوس (Omar Torrijos)، سلف نوریگا که اجرای چند طرح اجتماعی مساوات طلبانه را آغاز کرده بود، در یک سانحه هوائی مرموز که برخی تحلیلگران سازمان سیا را مقصر آن می دانند، کشته شد. خلاف نارضایتی جناح راستگرای امریکائی، دولت توریخوس مذاکره برای انعقاد معاهده کانال پاناما را آغاز کرد و به تداوم رابطه دوستانه با کوبا و ساندنیستهای نیکاراگوئه علاقه مند بود. نوریگا اکثر اصلاحات توریخوس را حفظ کرده بود. پس از حمله امریکا، بیکاری در پاناما افزایش یافت؛ بخش دولتی به شدت کاهش یافت؛ و حقوق بازنشستگی و سایر مزایای کاری لغو شد. امروز پاناما یک بار دیگر یک دولت دست نشانده، در آغوش آهنین امپراتوری امریکا قرار دارد.

### آقایان، کدام طرف هستید؟

دولت امنیت ملی امریکا برای جلوگیری از تجارت جهانی مواد مخدر نه فقط به هیچ اقدامی دست نزد، حتی و بیشتر به آنها کمک کرده است. بعضی از مردم به کنایه می گویند که سی آی ای- "CIA" مخفف «ارتش بین المللی سرمایه داری» (Capitalist's International Army) است. بعضی های دیگر می گویند که مخفف «آژانس واردات کوکائین» (Cocaine Import Agency) است.

در لائوس (Laos) در اوائل سالهای ۱۹۶۰، آژانس با هردو فعالیت می کرد. بزرگترین درآمد سیا در گرفتن قبایل میو (Meo tribes) به خدمت در ارتش برای مبارزه علیه نیروهای ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی داری بود. پاتیت لائو (PathetLao) قادر بود که محصول بزرگ تریاک قبایل میوها را از روستاهای دورافتاده به بازارهای اصلی از طریق هواپیمائی امریکا، یک شرکت هواپیمائی عملیات سیا، حمل و نقل کند. زمانی که این حادثه به آگاهی عموم رسید، سیا اذعان داشت می داند که میوها تریاک را در هواپیمای امریکائی حمل و نقل می کردند و ادعا کرد که برای جلوگیری از این کار آنها سعی کرده، ولی، این کار آسانی نبود. در واقع، خلبانان سیا مکرراً گزارش دادند که آنها با دستور از مافوق خود موظف به اختلال در حمل و نقل تریاک نبودند. همانگونه که آلفرید مک کوی (Alfred

(McCoy) مستند کرد، تولید تریاک توسط جنگ سالاران سیا در جنوب شرقی آسیا پس از وارد شدن سیا ده برابر شده است. [الفريد مک کوی، سیاست هروئین: همدستی سیا در تجارت جهانی مواد مخدر (نیویورک: انتشارات لورنس هیل) . ]

در اوائل سالهای ۱۹۵۰-۱۹۷۴، سیا مافیاهای سیسیلی و کورسیها (Sicilian and Corsican mafia) را به خدمت گرفت، به آنها (مافیها) پول و اسلحه داد تا اعتصاب طولانی مدت کارگران فرانسه و ایتالیا به رهبری اتحادیه های کارگری کمونیستی را در هم بشکنند. در مقابل، به سندیکاها (سندیکاهای مافیائی-م) برای حمل و نقل هروئین که بیشتر آن نهایتاً به امریکا رسید، کمکهای فراوان ارائه داد.

در سال ۱۹۸۰ در بولیوی (Bolivia)، سیا در سرنگونی دولت منتخب دمکراتیک، اصلاح طلب کمک کرد و یک خوننای نظامی راستگرا بر سر کار آورد. دولت جانشین که با دستگیریهایی گسترده، شکنجه، و کشتار مشخص می شد، به عنوان «کودتای کوکائین» معروف شد که همکاری آشکار حاکمیت جدید با اربابان کوکائین رسماً تأیید شد.

در سال ۱۹۸۸، شاهدان در کمیته فرعی (Subcommittee) مجلس سنا در برابر سناتور کری (Kerry) بر تروریسم، مواد مخدر و عملیات بین المللی از عملیات گسترده مواد مخدر که سیا و دیگر کارکنان دولت همراه با مقامات اجرائی بالا و رهبران نظامی تعدادی از کشورهای امریکای لاتین درگیر بودند، شهادت دادند. مأموران عملیاتی سیا از پول انباشت شده از قاچاق مواد مخدر برای یارانه ارتشهای ضد انقلابی سراسر منطقه و در بعضی موارد به نفع جیب خود استفاده می کردند.

یک دستیار اطلاعاتی سابق به نوریگا، خوزه بلاندون (José Blandon)، به کمیته کری گفت که از باند هوئی- پرواز کاستاریکائی (Costa Rican) برای تحویل سلاح به کنترهای نیکاراگوئه و نیز برای حمل کوکائین به امریکا استفاده می شد.

یک مقام کمیته تحقیق در کاستاریکا با آوردن اتهامات علیه جان هال (John Hull)، یک دامدار امریکائی که به سیا و تجارت مواد مخدر وصل بود، شکایت کرد. مقامات کاستاریکا درخواست (ناموفق) کردند که آقای هال به دلیلی که او درگیر در قتل و قاچاق اسلحه و مواد مخدر در کشور آنها متهم شده، استرداد شود.

در همدستی با هال، آنها از سرهنگ اولیور نورت (Oliver North) و راب اوون (Rob Owen)، دان کوئل (Dan Quayle) دستیار وقت سناتور سابق، از ایندینا (Indiana) نام بردند. هال همچنین در تقلب جنائی، ممانعت از اجرای عدالت و قاچاق در این کشور دست داشت، با این حال وزارت دادگستری هیچ اقدامی علیه او به عمل نیاورد. او به کاستاریکا هم تحویل داده نشد.

در سال ۱۹۸۹، مأموری از اداره مبارزه با مواد مخدر در السالوادور، سیلیرینو کاستیلو سوم (Castillo III)، جزئیات تحویل مقدار زیادی مواد مخدر و سلاح قاچاق را که توسط اولیور نورت و سیا در فرودگاه نظامی السالوادور که خود کاستیلو کشف کرده بود، گزارش داد. در یک کنفرانس مطبوعاتی در واشنگتن، دی.سی، ۲ اگست ۱۹۹۴، کاستیلو اطلاعات به دست آورده را تکرار کرد که نورت می دانست که مواد مخدر از پایگاه هوئی در ایلوپانگو (Ilopango) خارج می شود: «همه خلبانان او قاچاقچیان مواد مخدر بودند. او می دانست که آنها چکار می کنند و حاضر نبود با آنها برخورد کند». ادوین کورر (Edwin Corr)، سفیر وقت امریکا در السالوادور، به کاستیلو گفت که این «یک عملیات مخفیانه کاخ سفید است که به وسیله سرهنگ اولیور نورت انجام شده و ما باید از آن فاصله بگیریم (سان فرانسیسکو هفتگی، ۱۸ مه، ۱۹۹۴).

هر دو گزارش کمیته کری و گزارش نهائی مشاور مستقل لاورنس والش (Lawrence Walsh) در مورد ایران کنترتا حاوی شواهد مهم- بحرانی علیه نورت بود که به جای زندان رفتن در کاندیداتوری برای مجلس سنا شرکت کرد. به کيفرخواست کاستاریکا علیه هال و اتهامات عنوان شده علیه نورت تقریباً هیچ توجهی در رسانه های اصلی نشد، فقط چند خط هو-همهمه(نامفهوم- م) در یک صفحه داخل نیویورک تایمز بود- دریافت کرد. اگر یک رهبر مترقی مثل جسی جکسون (Jesse Jackson) با سندنیستها در تجارت مواد مخدر و اسلحه وصل شده بود، از آن به عنوان یک داستان بزرگ برای هفته ها تا پایان بازی کرده بود. اگر جنگ علیه مواد مخدر بازنده شده است، برای این است که دولت امنیت ملی در سمت - همراه قاچاقچیان قرار دارد.

### مواد مخدر به عنوان سلاح کنترل اجتماعی

علاوه بر تأمین هزینه جنگها و پولشویی، مواد مخدر در عین حال یک ابزار بسیار مؤثر برای کنترل اجتماعی به شمار می رود. با افزایش مواد مخدر در امریکا، مصرف آن به طور چشم گیری افزایش یافته است. تقاضا ممکن است عرضه ایجاد کند، اما عرضه نیز تقاضا را به وجود می آورد. تولید انبوه و فراهم کردن امکان دسترسی مردم به آن، اولین شرط مصرف عمومی مواد مخدر است. چهل سال پیش، جوامع داخلی شهر فقط فقیر بودند همانگونه که اکنون هستند، اما آنها مواد مخدر تا این سطح مصرف نمی کردند برای این که مواد مخدر به این اندازه فراوان و با قیمت ارزان و قابل دسترس مثل امروز در جامعه آنها- شایع نشده بود. آنهایی که می خواهند ماریجوانا را قانونی کنند باید به جای استفاده از اصطلاح «دراگز - drugs» (مواد مخدر)، استفاده از «ماریجوانا- علف» را به طور مشخص اعلام نمایند، برای این که خیلی از مردم دراگز را به معنای کراک (crack)، آیس (ice)، داروهای که با نسخه گرفته می شود (PCBs) می فهمند. هرئین، یکی دیگر از انواع بسیار مختلف مواد مخدر است که اثرات جدی بر جوامع آنها گذاشته است. اگر امریکا مجدانه تلاش نکند و اگر کشورهای مانند پاکستان، افغانستان، تایلند، کلمبیا، پرو و بولیوی با قاچاقچیان مواد مخدر به همان صورتی که با دهقانان، دانشجویان، و کارگران خواهان بهبود اجتماعی سختگیرانه برخورد می کنند، رفتار نکنند، یک جنگ بین المللی موفق علیه مواد مخدر امکانپذیر نیست.

سیاست امریکا معطوف به جنگ علیه مواد مخدر نیست. زیرا استفاده از مواد مخدر و قاچاقچیان مواد مخدر در جنگ ابدی امپراتوری برای کنترل اجتماعی در خانه و خارج از کشور می باشد. همانند نازی های سابق که ثابت کردند در جنگ علیه کمونیست مفید هستند، قاچاقچیان مواد مخدر (که بعضی از آنها با سازمانهای فاشیستی ارتباط دارند) در کنار سیا (CIA) هستند. پیتر دیل اسکات (Peter Dale Scott) و جانان مارشال (Jonathan Marshall) در سیاستهای کواکائین (۱۹۹۱) می نویسند، «برای این که سیا شبکه های بین المللی مواد مخدر را فعال سازد»، «منابع اطلاعاتی مهم، اهرم سیاسی، و منابع مالی غیرمستقیم عملیات جهان سوم خود را از کار می اندازد». این، چیزی کمتر از «یک تغییر کامل مسیر سازمانی» نیست. در حالی که درباره مبارزه با مواد مخدر صحبت زیادی می شود، رئیس جمهور ریگان یک سوم بودجه آژانس قانون فدرال برای مبارزه با جرایم سازمان یافته را کاهش داد. کاهش ۱۲ درصدی بودجه آژانس مبارزه با مواد مخدر باعث اخراج ۴۳۴ کارمند دی ای (Drug Enforcement Agency)، از جمله ۲۱۱ مأمور شد. گارد ساحلی کاهش یافت، در نتیجه نظارت های ساحلی بر قاچاق تضعیف گردید. کاهش شدید شمار کارکنان دادستانی امریکا، باعث کمبود وکلا و در نتیجه، وزارت دادگستری مجبور به چشم پوشی از ۶۰ درصد موارد جنائی و مواد مخدر گردید.

همه اینها باعث شد که دان مولدیا (Dan Moldea) محقق جرایم و جنایات سیاست مواد مخدر، ریگان را «یک شیاد» توصیف کند. و تام لیوز (Tom Lewis)، عضو کنگره امریکا اظهار داشت که «ما فقط دله زددها، ماهی های کوچک را صید می کنیم. چرا ما کله گنده ها را دستگیر نمی کنیم؟» دولت بوش (پدر) هیچ یک از کاهش هزینه های ریگان را ترمیم نکرد و هیچ ستراتیژی برای مبارزه با مواد مخدر یک مبارزه واقعی تنظیم نکرد. در واقع، بوش (پدر) با کاهش همین تعداد کم مرزبانان، باعث شد که نیویورک تایمز (۲۷ اگست، ۱۹۸۹) نتیجه گیری کند که، «بودجه پیشنهادی بوش (پدر) برای سال مالی ۱۹۹۰ حتی باعث حضور کم رنگ مأمورین [مبارزه با مواد مخدر] در مرزها گردید». همچنین، دولت کلینتن در عرصه های دیگر سیاست عمومی، هیچ کار قابل توجهی در جنگ با مواد مخدر انجام نداد.

در اواسط قرن نوزدهم، زمانی که بریتانیایی ها مقادیر زیادی تریاک به چین بردند، در پاسخ به درخواست چینی ها نبود. این، یک راه شیطانی مناسب برای ایجاد بازار جدید و کسب سود خوب از محصول تولید شده در یک کشور مستعمره (هند) برای بریتانیایی ها بود. در حالی که تبلیغ آرامش وار در میان جمعیت بالقوه زیاد در یک مستعمره دیگر (چین) می کرد. جنگهای تریاک، در واقع، تلاش چینی ها برای مقاومت در برابر قاچاق مواد مخدر بود که از طرف بریتانیایی ها حمایت شده بود. چینی ها می دانستند که «فقط بگویند نه» کافی نبود. آنها همچنین می دانستند که قانونی کردن (تریاک - م) راه حل نبود، برای این که، در اصل، بریتانیا تجارت مواد مخدر را قانونی کرده بود. و این مشکل بود. احتیاج به قبول تئوری توطئه نیست که متعجب شویم اگر سیاستگزاران راستگرا همان نوع بازی را با قاچاق مواد مخدر با کشور امریکا نمی کنند. سازمانهای اعتراضی جوامع لاتین، امریکائی های افریقائی تبار در سالهای ۱۹۶۰ به طور سیستماتیک توسط پولیس و مقامات فدرال نابود شدند، رهبران آنها کشته یا با اتهامات واهی زندانی شدند. بلافاصله، فروشندگان مواد مخدر برای قلع و قمع آن سازمانها دست به کار شدند. قاچاقچیان مواد مخدر بدون ترس از طرف مقامات فدرال اجازه داشتند محموله را به کشور وارد کنند. ساکنان داخلی شهرهای امروز، به جای بسیج و مبارزه برای مشکلات نان و آب مورد نیاز خود، علیه هجوم مواد مخدر مبارزه می کنند. کسانی که استدلال می کنند که برای حل مسأله مواد مخدر آن را قانونی کنیم، درک نمی کنند که مواد مخدر در حال حاضر عملاً قانونی است، و این مشکل است. مواد مخدر با کمترین مخالفتی از طرف مجریان قانون و اغلب با همکاری فعال آنها در جوامع توزیع می شود. پولیس ها مکرراً در لیست حقوق بگیران مافیای مواد مخدر هستند و به احتمال زیاد علیه شهروندانی که در برابر مواد مخدر مقاومت می کنند، عمل می کنند تا علیه خود قاچاقچیان مواد مخدر.

بعضی از مفسران محافظه کار هوادار قانونی کردن مواد مخدر، مانند ویلیام باکلی جونیور (William Buckley, Jr)، به طور متناقضی ادعا می کنند که مسأله مواد مخدر جدی نیست و در عین حال برای این که خیلی گسترده است، غیرقابل کنترل است. ادعای این محافظه کاران، که علیه پوسیدگی ارزشهای امریکائی صحبت می کنند، درباره اثرات مخرب مواد مخدر به طور عجیبی ضعیف به نظر می رسند. طبعاً، آنها به مراتب علاقه مندند که ببینند سکوت جوانان کم درآمد در اثر هجوم مواد مخدر بهتر از آن است که برای مبارزه مردمی علیه توزیع مجدد منابع عمومی بسیج شوند. آنها ترجیح می دهند که جوانان شهرها درباره انقلاب صحبت نکنند. همانگونه که همتایان نسل پیشین آنها که به عضویت لردهای جوان، جنگلبانان بلک استون، و پلنگهای سیاه پیوستند. اما در عوض به تزریق مواد به خودشان و با اسلحه به تیراندازی به یک دیگر مشغول شوند. هنگامی که رهبران خیابانی برای برقراری مصالحه بین گانگسترها فعالیت می کنند و انرژی خود را در مسیر سیاسی سازمان یافته صرف می کنند، آنها با سرکوب فراقانونی سرکوب می شوند نسبت به زمانی که آنها در فعالیتهای باند معمولی رها باشند. [یک مثال: در سال ۱۹۹۴ یکی از رهبران سابق باندها در لس آنجلس- رهبر تقدیر جامعه و رئیس مصلح دیوان هولمز (Dewayne Holmes) به اتهام سرقت ۱۰ دالر

از کسی که باعث اختلال در یک دیسکوی رقص متعلق به هولمز شده بود، زندانی شد. او هفت سال در زندان ماند. برای جزئیات مراجعه کنید به کریستین پارتی، «بنیانگذار باند آتش بس به اتهام ساختگی متهم شد»، مجله Z، نومبر ۱۹۹۳]. مواد مخدر ابزار مهم سرکوب و کنترل اجتماعی است. امپریالیستهای بریتانیایی این را می دانستند و کارشناسان محافظه کار، پولیس، سیا، و کاخ سفید نیز به همین صورت این را می دانند. از هارلم (Harlem) تا هندوراس (Honduras)، امپراتوری از هر دستگاهی که در چنگ خود دارد، برای تضعیف روحیه مردم سرکش و ایجاد اختلال در جامعه استفاده می کند.

#### یادداشت:

۱- به دنبال انتشار قسمت هفتم این مقاله معنون به «امپریالیسم» فصل هفتم "دلایل ارزشمند" به تاریخ ۴ اگست ۲۰۱۶ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، در آغاز فکر نمودیم، شاید همکار گرامی ما آقای "نویدی" فقط همین فصل را انتخاب و ترجمه نموده اند، اما بعد از این که ترجمه فصل هشتم آن به تاریخ ۱۹ اگست به دست ما رسید، متوجه شدیم که قضیه طوری نبوده که ما فکر می کردیم، بلکه آقای "نویدی" تمام آن کتاب را در دست ترجمه دارند. وقتی قضیه را از خودشان استفسار نموده و خواستار قسمت های قبلی این اثر گرانبها گردیدیم، ایشان لطف نموده قسمت های قبلی را نیز برای ما فرستادند، که شما قسمت اول بخش اول آن را از نظر گذرانید.

۲- هرچند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و متصدیان آن هیچ گاهی چنین تصمیمی نداشته و آن را عار خود می دانند که به جواب عناصر جبونی که شهامت ندارند تا مسوولیت نوشته هایشان را به دوش بگیرند، بپردازند، باز هم چون اطلاع یافته ایم که در این اواخر یکی از افرادی که سر در آخور، سایت استخبارات المان دارد، بر مواضع ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی متصدی و همکار شجاع پورتال خانم دیپلوم انجنیر "نسرین معروفی" به زعم خودش انتقاداتی وارد و آن را کهنه معرفی نموده است، ما به عوض جواب از جانب خود، مطالعه این مقاله را که نویسنده اش شهروند قبله آمل تمام انقیاد طلبان یعنی امپریالیزم جنایتگستر امریکاست، به ایشان و سایر منتقدان توصیه نموده، از ایشان می خواهیم: در صورتی که واقعاً علاقه مند به دامن زدن به یک بحث علمی باشند، از زیر چنبر سایت استخبارات المان بیرون آمده، با هویت اصلی شان وارد بحث شوند. تا دیده شود که چه کس و یا کسانی کهنه گرا و بی خبر از تکامل جوامع بشری اند و چه کس و یا کسانی در زیر نقاب نوآوری و مدرنیسم، جیره خواران امپریالیزم می باشند.

۳- لازم به یادآوریست که نشر این مقاله، نباید بدان معنا تعبیر گردد که ما با تمام تعاریفی که نویسنده از امپریالیزم می دهد موافق هستیم، چه ما را اعتقاد بر آن است که آنچه را به نام امپریالیزم می شناسیم چیزی نیست به جز "بالا ترین مرحله سرمایه داری".

اداره پورتال AA-AA